



همه چیز

از یک آرزو

شروع شد!



- بهاره جلالوند
- تصویرگر: مهدیه صفائی نیا

• فاطمه میرشکاری • فاطمه جعفری • فاطمه شجاعی پور • فرزاد میرشکاری

داستان کتابخانه‌ی کوچکی که اثری بزرگ داشت

همیشه شنیده‌اید که کتاب خواندن خیلی کیف دارد. کتاب خواندن آدم را به دنیاهای دیگر می‌برد. حتی به گذشته و آینده. حالا اگر تو هم می‌دانی این‌ها را بشنوی و دلت هم بخواهد کتاب بخوانی، اما هیچ کتابی جز کتاب‌های درسی نداشته باشی، آن وقت چه؟ چه کار می‌کنی؟
خب این همان کاری است که فاطمه‌ها کردند. سه دختر ده - یازده ساله که به جای غر زدن و غصه خوردن، دست‌به‌کار شدند تا راهی پیدا کنند و به چیزی که می‌خواستند، برسند.

• فاطمه‌ها، سه دختر بچه‌ی ده - یازده ساله در روستای دهکهان جنوب کرمان بودند که دلشان می‌خواست کتاب بخوانند، اما هر کدام دو - سه تا کتاب بیش‌تر نداشتند که آن‌ها را از دوست و آشنا هدیه گرفته بودند. اول کتاب‌هایشان را با هم عوض کردند، اما باز هم همه را خواندند و زود تمام شد. وقتی با معلمشان آقای فرزاد میرشکاری حرف زدند. آقا معلم هم چند کتاب فراهم کرد، اما بچه‌ها دلشان کتابخانه می‌خواست؛ یک کتابخانه‌ی واقعی نه فقط یک قفسه کنج کلاس مدرسه. می‌خواستند جایی داشته باشند که بروند دور هم بنشینند و از داستان‌ها و کتاب‌هایی که خوانده‌اند، حرف بزنند و آقا معلم اتفاقاً جای خوبی سراغ داشت! کجا؟ یک مغازه‌ی خالی که جزء خانه‌ی پدریشان بود! مغازه‌ی کوچکی که سال‌ها بود درش بسته بود و

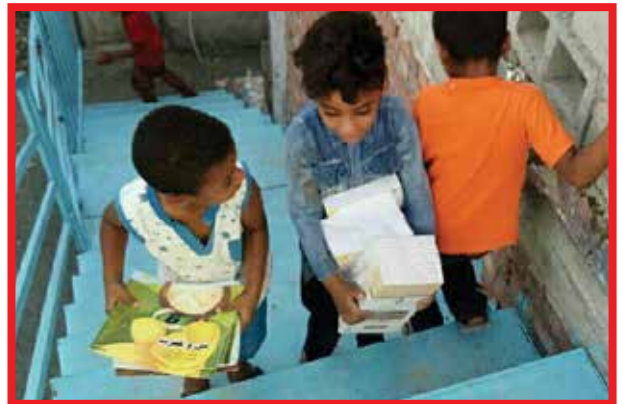




کسی از آن استفاده نمی کرد. آقا معلم و بچه ها در آن را باز کردند... چند روز طول کشید تا آن جا را تمیز کنند. همه جا را جارو زدند و مرتب کردند. کف خاکی را آب پاشیدند و از خانه هایشان چند تا حصیر آوردند و پهن کردند کف مغازه. با کمک آقا معلم چند تا قفسه گذاشتند و حدود چهل کتابی که آقا معلم از خانه آورده بود، کتابخانه را راه انداختند و خودشان شدند عضو کتابخانه! هر روز عصر سه تا فاطمه جمع می شدند و با هم کتاب می خواندند و درباره ی آن ها حرف می زدند. حالا فاطمه ها بزرگ شدند و بچه ها و بزرگ ترهای زیادی در کتابخانه ی آن ها عضو هستند. کاری که آن ها همراه معلمشان شروع کردند، زندگی خیلی ها را در روستا تغییر داده. بیایید با آقای فرزاد میرشکاری در این باره حرف بزنیم.



● آه! چه زود گذشت! یازده سال پیش بود. تابستان ۱۳۸۹. کتابخانه فقط سه عضو داشت. اسم هر سه تایشان هم فاطمه بود. یک جای کوچک با سقف گلی و چوبی بود. چند روزنامه و مجله در مورد کتابخانه گزارش گرفتند و اسم کوچک ترین کتابخانه کشور را روی آن گذاشتند. کم کم بچه های دیگر هم عضو کتابخانه شدند. گزارش ها کمک کرد تا خیلی ها ما را بشناسند و دلشان بخواهد به کتابخانه ی ما کمک کنند. با همین کمک ها کتابخانه بزرگ تری در نزدیک آن کتابخانه ی کوچک ساخته شد. کم کم تعداد اعضاء بیشتر و بیشتر شد و از محله های دیگر روستا هم می آمدند. فعالیت های بچه ها به قدری خوب بود که در سال ۱۳۹۳، برگزیده ی اولین روستاهای دوستدار کتاب شدیم و با جایزه ی آن، سالن مطالعه درست کردیم. مؤسسه خیریه ی مهرگیتی هم کلی کمک کرد و برای کتابخانه ی ما مخزن کتاب درست کردند. حالا آن کتابخانه ی کوچک، تبدیل به یک کتابخانه ی بزرگ تر شده است با کلی امکانات که بچه های ۱۱ محله ی روستا از آن استفاده می کنند. حدود ۶۰۰ نفر در کتابخانه عضو هستند. هم بچه ها و هم بزرگ سالان می توانند از کتابخانه و برنامه هایش استفاده کنند.





یاد گرفتند و اعتماد به نفسشان حسایی بالا رفته است. آن‌ها یاد گرفته‌اند برای کاری که خوب است؛ مثل کتاب‌خوانی، دنبال جایزه و تشویق نباشند. پس انداز کردن و مدیریت پول و کارآفرینی را هم یاد گرفتند. تأثیر خوب کتاب و کتابخانه را روی پدر و مادرها هم می‌توان دید. آن‌ها نسبت به قبل مهربان‌تر شده‌اند و با بچه‌ها به خوبی رفتار می‌کنند. با همکاری مادرها، شکرگزاری را به بچه‌ها یاد دادیم و حال و هوای روستا حسایی عوض شده است. همه‌ی فعالیت‌های کتابخانه با بازی و سرگرمی طراحی می‌شود. برای همین اعضای کتابخانه با کلی ذوق و شوق در کلاس‌ها حاضر می‌شوند.

یکی از جالب‌ترین کارهایی که در کتابخانه فاطمه‌ها انجام می‌دهید، چیست؟

• همه‌ی ما دست‌به‌دست یک‌دیگر دادیم تا یک کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای درست کنیم. هر کدام از بچه‌ها چند آرزوی خود را می‌نویسند و با عکس همان کودک یا نوجوان، در یک صفحه‌ی کتاب چاپ خواهد شد. یکی از اعضای خانواده هم باید یک نقاشی بکشد که به آن آرزو ربط داشته باشد تا آن نقاشی را هم داخل آن صفحه بگذاریم. وقتی کتاب کامل شود، آن را در کتابخانه می‌گذاریم. خانواده‌ها یکی از آرزوهای بچه‌ها را در روز تولد آن‌ها برآورده می‌کنند. بچه‌ها وقتی بزرگ شوند و این کتاب را ببینند، برایشان حس خیلی خوبی دارد و مثل یک خاطره است. این یک کار گروهی است و بچه‌ها را خیلی شاد می‌کند. کلاً در کتابخانه‌ی ما، همه چیز جدید است و چون خود بچه‌ها ایده می‌دهند و هم‌فکری دارند، کار تکراری معمولاً انجام نمی‌دهیم. انجام این کار دو تا خوبی دارد؛ یکی اینکه کتاب باعث برآورده شدن آرزوی بچه‌ها می‌شود دوم هر فردی به روستای ما بیاید، کتابخانه را از نزدیک می‌بیند و می‌تواند در شادی بچه‌ها شریک شود.



بیایید با هم به کتابخانه‌ی فاطمه‌ها برویم.

<https://www.roshdmag.ir/u/216>



دانش‌آموزان چقدر در کارهای کتابخانه و برنامه‌هایش کمک می‌کنند؟

• تمام برنامه‌های کتابخانه را خود دانش‌آموزان با دادن ایده، اجرا می‌کنند. یعنی هر برنامه‌ای که در کتابخانه اجرا می‌شود، پیشنهاد خود بچه‌هاست. آن‌ها در کتابخانه یاد می‌گیرند که با هم مشارکت داشته باشند و مسئولیت‌پذیری را هم می‌آموزند. هیچ کاری با اجبار انجام نمی‌شود. برای همین همه با علاقه به کتابخانه می‌آیند و تمام کارها داوطلبانه است.

از وقتی در روستا کتابخانه درست شده، چه تأثیری داشته است؟

• کتابخانه‌ی روستای ما، یک کتابخانه‌ی معمولی نیست و اعضای آن همه چیز یاد می‌گیرند. از آموزش فلسفه، مهارت‌های زندگی، راه‌های حفاظت از محیط‌زیست گرفته تا هنر و هر چیزی که به درد بچه‌ها بخورد، به آن‌ها آموزش داده می‌شود. همه‌ی فعالیت‌ها تأثیرات خیلی خوبی داشته است. مثلاً بچه‌ها و بزرگ‌ترها یاد گرفتند که از کیسه‌ی پارچه‌ای به جای کیسه‌ی پلاستیکی استفاده کنند. جمع‌آوری زباله از طبیعت هم یکی دیگر از تأثیرات خوب روی ساکنان روستاست. بچه‌ها کار گروهی و داوطلبانه را به خوبی

پیشنهاد:

• می‌خواهی در محله یا مدرسه‌ی خودت یکی از فعالیت‌های جالب این کتابخانه را انجام دهی؟ دفتر آرزوها یا زندگی بدون زباله؟

